**أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیمِ، بِسْمِ الله الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**

سؤالات:

1. شما مي‎گوييد كسي كه در دين نيست و خدا را قبول ندارد و براي او اين كار را نمي‎كند، از او قبول نمي‎شود؛ حالا مگر نه‎این‎است که دين‎دارها هم براي خودشان كار مي‎كنند؟

ببينيد! كسي كه دين را باور نكرده است و حقايقِ بالادستی را قبول ندارد اصلاً از او نمي‎جوشد كه يك كاري را براي اين چيزها انجام دهد؛ يعني كسي كه آخرت را قبول ندارد اصلاً مي‎شود او براي آخرت كار كند؟ اصلاً از او نمي‎جوشد.

منتها كسي كه اين باورها را دارد مي‎تواند كار را براي همين‎ها بكند؛ يعني كسي كه آخرت را قبول دارد، حالا كاري كه مي‎كند مي‎تواند در همين راستا و براي همين باشد و مي‎شود هم در اين راستا نباشد، يعني پايبند به باور خودش نباشد؛ حالا اگر پايبند بود، به آن مي‎رسد، اگر پايبند نبود و باور را به عمل نرساند، اين كار را مي‎كند ولي اين بهره را از آن نمي‎بَرَد. لذا اعتقادات ريشه است، و بدون اعتقادات چيزي به‎جز اين طبيعت و اين زندگاني به‌دست نمي‎آيد.

بيشتر كارهايي كه ما داريم مي‎كنيم درست است، منتها همين كارها اگر از اعتقاد بجوشد تبديل به معنويت می‌شود علاوه بر ماديّت، چون باروح پيوند مي‎خورَد؛ يعني اين خوراك، خوراكِ جسمِ من است، همين خوراك با يك توجّه، روحِ من هم از قِبَلَش تأمين مي‎شود؛ لذا كسي كه اختراعي مي‎كند او در عالَمِ آخرت اگر اصلاً براي آخرت كار نكرده بود طلبي ندارد و چيزي پيش نفرستاده است، اين اختراع را براي چه كرد؟ براي اين كه بشر راحت زندگي كند، خوب بشر هم دارد راحت زندگي مي‎كند، اين اختراع را براي اين كرد كه نامش بماند، خوب نامش مانده است و ... . اینجا عالَمِ اختيار است و من هر چه را اختيار كردم و خواستم به من مي‎دهند.

هیچ‌چیز عجيبي هم نيست؛ شما دو نفر برايتان كادو مي‎آورند، هر دو يك كادو، از يك مغازه، و با يك قيمت آورده‎اند؛ شما كه نگاه مي‎كنيد مي‎بينيد يكي فقط كادو را از سَرِ محبّت و صدق و صفا آورده، و آن نفر ديگر مي‎دانيد فردا در اداره خدمتِ شما خواهد رسيد و برگه‎اي جلوي شما مي‎گذارد و مي‎گويد اين را امضاء كنيد؛ واقعاً اثري كه در شما مي‎گذارد يك‎جور است؟ نه، واقعاً اثرش متفاوت است؛ آن كادو در شما محبّت را به جوشش درمي‎آورَد، آن‎یکی كينه و بدبيني و آزردگيِ خاطرِ شما را مي‎آورد؛ در انسان، اعتقاد و به دنبالِ آن توجّه و نيّت، اصل است.

لذا همين نماز پيامبر را به معراج مي‎رساند چون در نماز، او را مي‎خواهد؛ يكي را هم به بهشت مي‎رساند چون در آن بهشت را مي‎خواهد، بيشتر از آن نخواسته، روزه گرفتن و غذا خوردن هم همين است؛ لذا اين مطالب خيلي مهم و ارزشمند است، مثلاً ما يك جا در يك روضه مي‎نشينيم نيّت ما از اين نشستن يك حال‎كردن‎اي است، يعني يك اشكي بيايد و يك انقلابي و همين؛ ولي كسي در همين روضه مي‎آيد و نيّتش اين است كه گناهانش آمرزيده شود، آمرزیده می‎شود، نيّتش اين است كه گناهان دوستانش هم آمرزيده شود، آن هم به يك مقداري اتفاق مي‎اُفتد، نيّتش اين است كه فرج حضرت ولي‎عصر هم نزديك شود، هزار نيّت در اين كار مي‎آورد همه‎ی اين‎ها اثرگذارند، نسبت به آن موضوع اثرگذار است، نسبت به خودش هم اثرگذار است، يعني كسي كه مغفرت را در نظرش براي همه مي‎خواهد، اين، رشدِ خودش را گسترده مي‎كند، تا اين‎كه كسي در نيّتِ خودش فقط برای خودش مغفرت را تعيين كرده باشد؛ إنّما الأعمال بالنّيّات. عمل را كه ما نمي‎توانيم خيلي زيادش كنيم، مگر من چقدر مي‎توانم نماز بخوانم؟ البته نيّت كه گفته مي‎شود از يك سلسله‎اي مي‎جوشد، يعني شناخت، باور، توجّه، انگيزه و ... . و الّا نيّت كه همين‎طور نمي‎جوشد.

2. شما بر طبيعي‎بودن و استمرار بر واجبات تأکیددارید، اما به نظر مي‎رسد خداوند ابتلائات و امتحاناتي را در طول تاريخ از مسلمين به عمل‌آورده كه جز شيعه‎ی واقعي از پسِ آن بيرون نيامده؛ و از سوي ديگر شيعه‎ی واقعي بودن را اهل‎بيت بسيار سخت توصيف كرده‎اند، چگونه كسي که مي‎خواهد اهل نجات باشد، روندِ معمولي و طبيعي داشته باشد؟

وقتي عرض مي‎شود ما واجبات و ضروريّات‎مان را توجّه بكنيم، اگر خداي متعال براي ما يك ابتلا و گرفتاري آورد، مگر فرق مي‎كند؟، خوب بايد ببينيم آنجا واجبات و ضروريّات‎مان چيست؟ فرض كنيد يك زلزله آمد، خوب واجبِ من همين درس خواندن است؟ خوب معلوم است واجبِ من عوض مي‎شود و بايد بروم و جان مردم را نجات بدهم؛ شرايط كه دستِ ما نيست؛ ولی به ما نگفته‎اند كه برويد شرايطِ خودتان را سخت بكنيد؛ مثلاً من هر روز كه از خانه بيرون مي‎آيم يك تيغي به كفِ پايم بكشم، كه شرايط بر من سخت شود و من تحمّل كنم! به ما گفته‎اند كه عافيت بخواهيد از خدا، يعني گرفتاري پيش نيايد؛ در آنجا كه شرايط، طبيعي و معمولي است، من براي چه غيرطبيعي باشم؟ اگر شرايط را خدا به هم زد، بله!

آن وقت بحث اين است كه ما قلمبه از آسمان شيعه‎ی واقعي به پايين مي‎اُفتيم؟! يا اين كه اهل‎بيت آمده‎اند كه در طول عُمر ما را شيعه‎ی واقعي كنند؟ يك عُمر به ما داده‎اند كه در طولِ آن در مسیرِ شيعه‎ی واقعي شدن حركت بكنيم، اگر براي ما گشايش آوردند يك سري واجبات پيش مي‎آيد، وظيفه، رسيدگي و شکر و... است، اگر تنگنا و سختي پيش آوردند يك سري وظايفِ ديگر داريم، همه‎ی اين‎ها در مسيرِ شیعه شدن است؛

گفتيم كه انسان، اَصلِ بندگي‎اش يعني هماهنگي؛ هماهنگي با واقعيّات و حقايق. خب الحمدلله كشور الآن در صلح و آرامش و امنيت است، اين، واقعيت و حقيقت است؛ در اين شرايط كه طبيعي است من بايد درس بخوانم، ازدواج كنم، بچه بياورم، خانه بسازم و... . خودِ اهل‎بيت هم همين كار را مي‎كردند؛

آن‎وقت آن زندگيِ جهادي هم جاي خودش؛ يعني يك عدّه‎اي، در يك شرايطي، نسبت به يك موضوع، وظيفه‎شان قيام و جهاد است، بايد همان كار را بكنند؛ ما كه نيامده‎ايم روی یک موضوعِ خاص انگشت بگذاريم، ما اتفاقاً مي‎گوييم اين دايره را بازکنیم، در ذهن خودمان محدود نكنيم، ولي از پيشِ خودمان هم رويش نگذاريم؛ يعني من الآن حال‌ندارم سبزي پاک‌کنم، بعد بيايم و بيندازم گردنِ اسلام و بگويم زندگيِ جهادي! عزيزِ من آن كسي كه زندگيِ جهادي داشت، شب بلند مي‎شد و كفش‎هاي ديگران را واكس مي‎زد، لباس‎هاي ديگران را مي‎شُست، من براي خوردنِ خودم حال‌ندارم سبزي پاک‌کنم، آن‎وقت من هم آنجا هم، به‌وقتش مي‎لنگم؛ و ما داشته‎ايم اين‎ها را، برويد و از بچه‎هاي جبهه و جنگ بپرسيد.

ببينيد! همان مقام معظّم رهبري كه در روزگارِ ما جهادگرتر از ايشان سراغ نداريم، همين ايشان مي‎گويد جوان بايد ورزش كند، بايد تحصيلِ علم كند.

3. [امربه‌معروف و نهی از منکر]

ببينيد! اين، اَصلَش، واجب است، بحث در نحوه‎ی پياده‎كردنِ واجبات است.

اين شايد از آن واجباتي باشد كه لازم است دوستان مقداري روي آن كارِ جمعي بكنند؛ يعني مباحثِ فقهي‎اش، سفارش‌هایی كه مقام معظّم رهبري در اين زمينه‎ها دارند، تجربه‎هايي كه در اين زمينه‎ها هست، لوازم و مقدّماتي كه اين كار مي‎خواهد و ... . مثلاً از نظرِ روحیات شخصي؛ فرض كنيد يك شخصي كه سعه‎ی صدر ندارد و حال و حوصله‎اش كم است، اين واقعاً از عهده‎ی نهي از منكر برمي‎آيد؟ اين تا بيايد نهي از منكر كند ده تا منكر از خودش سَر مي‎زند! نتيجه‎اش را مي‎بينيم ديگر؛ اَصلاً گفته‎اند نهي از منكر كنيد براي اين‎كه جلوي منكر را بگيريد، خيلي از وقت‎ها ما نهي از منكر مي‎كنيم و مي‎گوييم خانم موهايت را بده داخل، طرف روسري را مي‎برد عقب‎تر! ما هم چند تا بد و بي‎راه مي‎گوييم و ول مي‎كنيم و مي‎رويم! اين شد نهي از منكر؟ خب خودش كه لااقل نصفِ سر را گرفته بود؛ عقده‎گشايي را نمي‎گويند نهي از منكر، خودِ عقده‎گشايي منكر است و بايد از آن نهي كنيم، خودمان را نهي كنيم، لجبازي و بدبين كردنِ مردم به دين، خودش منكر است، از منكراتِ بزرگ است، بدبين كردن ديگران به حزب‎اللّهي‎ها خودش منكر است، بدبين كردن ديگران به‌نظام خودش منكر است، بدبين كردن ديگران به رهبري خودش منكر است؛ یا اين‎كه كاري كنیم كه از واجبش بماند، اين داشت نمازش را مي‎خواند من آمدم طوري باحجابش برخورد كردم كه با برخوردِ بدِ من نمازش را هم ترك كرد. خود اين كار من منكر است. لذا در بحثِ منكر من فكر مي‎كنم ما حتماً بايد دغدغه داشته باشيم، منتها دغدغه‎مان را بياييم و درست و زيربنايي حل كنيم.

تعارف نكنيم، خيلي از جاها مي‎بينيم مقام معظّم رهبري يك طورند و ما يك طور ديگر هستيم؛ خب يك وقت مي‎آييم و توجيه مي‎كنيم، يك وقت هم می‎شود بگوييم يك كارهايي را ما هنوز متوجّه نيستيم، يك چيزهايي را نمي‎دانيم، يك مباني‎اي دستِ ما نيست، يك شيوه‎هايي غلط است.

4. [کمک به محرومین از واجباتِ ماست؟]

در حیثِ فردی، معلوم است يك مؤمن نمي‎تواند دغدغه نداشته باشد نسبت به محرومين، و لو كافر باشد؛ منتها اين‎كه من چه کارکنم، اين به واقعيّات و شرايطِ من و خيلي از كارها برمي‎گردد؛ يعني فرض كنيد يك دانشجویی كه الآن تكليفش اين است كه در زمينه‎ی علمي تلاش كند، اين هم جزء وظايفش است؟ این واجبِ كفايي است، يك عده بايد به اين بپردازند و يك عده‎ی ديگر به‌کارهای ديگر بپردازند؛ منتها من حداقل در حدّ دعا کردن نبايد غافل باشم.

5. [اولویت‎ها در واجبات]

در واجبات هم يك واجبي ممكن است مهم‎تر باشد؛ مهم‎ترين واجبِ ما در امور شخصي، حفظِ دين ماست، لذا گاهي دين و ايمانمان را پنهان مي‎كنيم تا محفوظ بماند؛ در امور بيروني، مهم‎ترين واجبِ ما حفظ اين نظام است كه خداي متعال به ما داده است؛ در امورِ بشري ظهور و فرجِ حضرت وليّ‎عصر است و در امور مختلف همین‌طوری بايد ادامه بدهيم.

آن وقت در خارج گاهي مي‎بينيم چند واجب پيشِ روي‎مان هست، به همه نمي‎توانيم برسيم، آنجا مي‎گويند بسنجيد، و معمولاً سه معيار براي سنجش مي‎دهند، يكي اهميت است، هر واجبي که مهم‎تر است را پيش بيندازيد؛ گاهی فوريت است، يعني چند واجب هست، يكي در اين ميان فوريت دارد، خب گفته‎اند آن را پيش بيندازيد و ديگري را كه مي‎شود عقب بيندازيد براي بعد بگذاريد؛ گاهی فوتيّت است، يعني واجبي هست كه اگر الآن انجام ندهيد از بين مي‎رود، آن يكي از دست نمي‎رود.

6. آدم در عمل به همين واجبات هم گاهي دچارِ غرور مي‎شود.

ببينيد! درگيري‎هاي نفساني كه مي‎گويند اين‎هاست، واقعاً درگيري است؛ اینجا راهش همان مجاهده است، يعني ما برگرديم به اعتقاداتمان و اين‎ها را مدام نگه‌داری؛. يعني من وقتي مدام خدا را باور دارم، آخرت را باور دارم، اهل‎بيت را باور دارم، مدام اين‎ها را براي خودم يادآوري كنم؛ از آن سمت پوچيِ اين مسائل را يادآوري كنم؛ كه در همين‎جا يادِ مرگ خيلي مؤثر است؛ كه من اگر افتادم و مُردَم، مثل خيلي‎ها كه در همين سنِّ من افتادند و مردند... اين‎ها آدم را مهار مي‎كند؛ يعني ما بايد برويم به سمتِ چيزهايي كه اين غرور را از ما بگيرد، نه آن واجب را؛ لذا گاهي ديدنِ برخي از بزرگان مؤثر است، گاهي نشستن در يك مجلسي مؤثر است.

و هر جا هم پيش آمد، بر همين اساس استغفارکنیم؛ استغفار مثلِ حمام رفتن است و از تراكمِ آلودگي‎ها جلوگيري مي‎كند؛ آنچه باعث سلامتي است، دو چيز است: پيشگيري، يعني اين‎كه انسان خودش پيشاپيش، در حدّ معمول، سعی كند آلوده نشود، اگر آلوده شد: شست‎وشو و استغفار و توبه.

و نبايد خودمان را در عالَمِ شكّ و ترديد نگه‌داریم، اين جاها هم جاي شرم و حيا نيست؛ در امور دينيّه، آن جايي كه جاي رجوع است، بحث شرم و حيا و خجالت و اين حرف‎ها نيست، منتها رجوع به اهل، نه به نااهل.

7. [تردید در تشخیصِ وظیفه]

نوشته‎اند مادرم مي‎آيد و دردِ دل مي‎كند؛ آقا! گوش كردن به دردِ دلِ ديگران واجب است؛ مي‎خواهيد ببينيد واجب است يا نه يك وقتي كه دلتان پُر است و مي‎خواهيد دو كلام با کسی حرف بزنيد و گوش نمي‎كند ببينيد مي‎خواهيد خفه‎اش كنيد يا نه! به‎خصوص مادرها؛ چون مادرها معمولاً سختي‎هاي زندگي روي دوششان است، به‎خصوص بر اساسِ برخي فرهنگ‎هاي غلطي كه ما داريم و يك مقدار كم‎محبّتي‎ها هم مي‎شود، لذا درد دل مي‎كند من بنشينم، حالا در اين ميان احساس می‎کنیم انگار چيزي غيبت است، اگر يقين ندارم غيبت است كه خب يقين ندارم؛ حالا مي‎توانم صحبت را به يك صورتي بچرخانم كه او سَبُك شود و به غيبت هم نينجامد خيلي خوب است، ولي اين‎كه من يك دفعه برخورد بدي بكنم، درست نیست؛ او داشت در عالَمِ خودش درد دل مي‎كرد و اصلاً خودش هم حواسش نبود چه دارد مي‎گويد؛ اگر هم يقين دارم دارد غيبت مي‌كند، خب مطلب را آهسته به سمتِ ديگري بكشانم، از آن فرد هم يك دفاعِ آبرومندانه‎اي بكنم.

خدا مي‎داند اين كارها چقدر ارزش دارد! اين‎ها سخت است و براي همين مي‎گويند جهاد اكبر؛ اگر كسي هنوز سختيِ اين‎ها را نچشيده، معلوم است هنوز در اين وادي نيست، اين را حواستان باشد؛ مثل كسي كه دارد از جبهه صحبت مي‎كند ولي شما هر چه گوش مي‎كنيد مي‎بينيد اين دارد از كمپوت و كنسرو و هندوانه و خربزه مي‎گويد! شما به رويش نمي‎آوريد ولي مي‎فهميد اين فرد رنگِ جبهه هم به خودش ندیده‌است! لذا اگر ما دين‎داري مي‎كنيم ولي خيلي فشاري به جانمان وارد نمي‎شود جهاد اكبر نيست.

8. وقتي ما از كارها و عبادت خسته و نااُميد مي‎شويم، چه فكري بايد كرد؟

بخش زيادي از اين خستگي‎ها به خاطرِ زياده‎روي است؛ يعني اين را ما بدانيم هر جا زياده‎روي كنيم يك فردايي هم زمين‎گير مي‎شويم؛ لذا از جلوترها توان و شرايطِ خودمان را تشخيص دهيم و بعد خودمان را زيرِ بار ببريم، البته حالا در عالَمِ طبيعت انسان به طور طبيعي خستگي هم دارد، هر چيزِ حلالي اینجا مي‎تواند مايه‎ی كارِ آدم باشد، با آن خستگي و افسردگي را از خودم دور كنم، اين چيزِ حلال براي مي‎شود ضروري؛ مي‎خواهد بستني خوردن باشد، فيلم ديدن باشد، تخمه شكستن باشد، به فاميل سر زدن باشد، با دوستان دورِ هم نشستن باشد، كوه رفتن باشد، هر چيز حلالي. در روايات هم گفته‎اند اگر به اين‎ها نپردازيد از عهده‎ی واجباتتان برنمي‎آييد. به قول آقاي قرائتي -معذرت مي‎خواهم- خرِ حضرت ابوالفضل جو هم مي‎خواهد! لذا هر چيزِ حلالي، خشك هم نمي‎خواهد باشيم، حلال بودنش را هم دين مي‎گويد و به ما ربطي ندارد؛ فرض كنيد كسي مقلِّدِ مقام معظّم رهبري است، طبق نظر ايشان اين موسيقي، گوش دادنش اِشكال ندارد، پس بر من كه مقلِّدِ ايشانم مشكل شرعي ندارد، يك وقت هم كسي متأهل است، كنار همسرش مي‎نشيند، بچّه دارد خب با بچه‌اش بازي كند؛ كه يكي از بهترين كارها براي نشاط، بازي با بچه‌هاست، البته بازي‎اي كه من انتخاب كنم، نه بچّه به‌زور به گردنم بیندازد.

9. شما مي‎گوييد دعا كنيم گرفتاري‎ای پيش نيايد، درباره‎ی عرفا اين‎طور شنيده‎ايم كه اگر مدّتي همه‌چیز خوب و روبه‎راه بود، مي‎گفتند خدايا يك بلايي بفرست! مگر نه‌اين‌كه بلاها كفاره‌ی گناهان است؟

مؤمن را خدا بدونِ بلا و گرفتاري نمي‎گذارد؛ ولی بندگي را با خدايي باهم قاتى نكنيم، بندگيِ ما به اين است كه بگوييم خدايا ما را گرفتار نكن، خداييِ او به اين است كه گاهي براي پرورشِ ما گرفتاري بیاورَد؛ ما -نعوذبالله- خدا كه نيستيم.

لذا اين‎كه آن‎ها گاهي ترديد مي‎كردند، از اين باب بود كه نكند كه من از عالَمِ ايمان و بندگي بيرون رفته‎ام و مشکل‌دارم؛ بله، برای مؤمن هيچ چهل روزي نمي‎گذرد مگر اين‎كه چيزي برايش پيش بيايد، بله، يك دفعه غمگين مي‎شويد خب اين هم گرفتاري است، كسي به شما تندي‎اي مي‎كند، توهيني مي‎كند، منظور از گرفتاري آن چيزي است كه ناخوشايندِ شماست؛ منتها انسان به ضعفِ خودش كه نگاه مي‎كند مي‎ترسد و مي‎گويد خدايا گرفتاري نفرست؛ البته از آن طرف چون مي‎دانيم گرفتاري‎هايي مي‎آيد دعاي ديگرمان هم اين است كه خدايا هر جا گرفتاري مي‎آيد، صبر و توانش را هم بياور.

ماه رمضان روزه مي‎گيريد، همين فشار گرسنگي كه مي‎آيد، نماز كه مي‎خوانيد، خودِ فشارِ يك جا ايستادن! خودِ اين‎ها فشار است؛ همين‎جا بگويم شنيديم فلان بزرگ چطور شد خيلي متحول شد، يك وقتي يك خانمي سرِ راهِ او را گرفته بود، بعد او را به گناه دعوت كرد و همه‌چیز هم فراهم بود ولي او نپذيرفت، و منقلب شد؛ بعد من هم تعريف كنم بگويم چقدر خوب است، براي من هم اين صحنه پيش بيايد! خب عزيزِ من! الآن آن خواهر دارد از دستِ تو فرار مي‎كند تو خودت را نگه نمي‎داري، آن وقت ... .!

10. گاهي برخي از مستحبّات باعث توجّه بيشتر به واجبات و پيشرفتِ آن‎ها مي‎شود؛ مثلاً شركت در عزاداريِ امام حسين -علیه‎السلام-، اين موارد خارج از منطقِ شما نيست؟

نه نيست!، اين‎ها اگر این‌طور است شايد بگوييم ضروري و لازم است، اين‎ها قطعاً مفيد است؛ منتها ما مي‎خواهيم بگوييم تقيّدِ سخت براي خودمان درست نكنيم؛ ببينيد! من يك وقت مي‎آيم و مي‎گويم الّا و لابد من در اين مجلس بايد شركت كنم، اين نه؛ ولي اگر يك چنين مجلسي پيدا مي‎شود و يك بزرگ و صاحب‎نَفَسي هست، اين كه مي‎رود در مرزِ ضروريّات؛ ولي اگر ضروري هم نباشد، قطعاً به‎خاطرِ اين‎كه در واجبات ما را كمك مي‎كند، قطعاً شركت در آن مفيد است، به‌شرطی كه از واجباتمان بازنمانیم.

غرضِ ما اين است كه مثلاً در اين مجلس مي‎روم، بعد به خانه كه مي‎آيم اصلاً به پدر و مادرم دار بها نمي‎دهم، اگر اين را بها نمي‎دهم بايد به اين مجلس رفتنم شك كنم، كه نکند اين مالِ شيطان بايد باشد، كه يك چيزي در دامنِ من انداخته كه چشم من را بگيرد و بقيه‎ی دين از چشمِ من بيفتد.

**«أَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمِّدٍ و آلِ مُحَمَّدٍ و عَجِّل فَرَجَهُم»**